



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾ (۱۹) وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۲۰) أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَءَانَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (۲۱) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمُ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِي شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۲) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ (۲۳) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۲۴) فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۲۵) وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ﴿(۲۶)﴾

بعد از بیان مسائل توحید که از عناصر محوری سُورِ مکی است، در یک عبارت‌های کوتاه و جامعی شش بار کلمه ﴿الْيَوْمَ﴾ ذکر شد که منظور روز قیامت است، زیرا تذکره قیامت و یاد قیامت مهم‌ترین و بهترین عامل بازدارنده از معاصی است.

مقصود از آگاهی خداوند به خیانت چشم و دل

بعد فرمود: ممکن است کسی خیال کند که گناه‌های ظاهر را خدا می‌بیند و از گناهان باطن - معاذ الله - غافل است. در آن آیات قبلی فرمود که ﴿هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ﴾^۱؛ در شب‌نشینی‌ها و در پشت درهای بسته هر کاری که اینها انجام دهند خدا می‌داند، چون ناظر است! این‌جا هم فرمود: خیانت چشم و کارهایی را که در دل مخفی نگه می‌دارند، خدا می‌داند؛ این ﴿خَائِنَةٌ﴾ مثل «عافیه» و مانند آن مصدر است و ﴿خَائِنَةٌ الْأَعْيُنُ﴾؛ یعنی «خیانتة الأعین» که مشابه سوره مبارکه «آل عمران» آیه ۲۹ است که فرمود: ﴿قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يُعْلَمَهُ اللَّهُ وَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ که در این‌جا هم همین ظاهر و باطن را بازگو کرد. ذیل آن آیه دارد که آنچه در آسمان و زمین است را خدا می‌داند؛ یعنی آنچه دور و مستور است و آنچه نزدیک و مشهور است را خدا می‌داند. صدر آیه فرمود: آنچه در دل‌هاست را خدا می‌داند و آنچه در زبان و بدن شماست را خدا می‌داند؛ این چهار عنصر، هماهنگ با هم هستند؛ ظاهر و باطن را و همچنین دور و نزدیک را خدا می‌داند؛ آنچه در درون شماست و مستور است را خدا می‌داند و آنچه در بیرون شماست و مشهور است را خدا می‌داند؛ آنچه در آسمان‌هاست و مستور است را خدا می‌داند و آنچه در زمین است و مشهور است را خدا می‌داند. این‌جا هم فرمود: ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ﴾؛ منتها بخش مستورها را ذکر کرد، فرمود: بعضی از امور مشهور و به حسب ظاهر طرزی انجام می‌گیرند که مستور هستند و خیلی‌ها متوجه نمی‌شوند؛ خیانت چشم از همین قبیل است، تعبیّرات کنایی و قلم‌زدن کنایی هم همین‌طور است؛ این موارد تمثیل هستند نه تعیین! گاهی انسان طرزی نگاه می‌کند که معلوم نیست دارد خیانت می‌کند، فقط خودش می‌فهمد. در همان روایت نورانی که حضرت

فرمود: طرزی نگاه می‌کند که گویا نگاه نمی‌کند! قلم‌زدن، گفتن، رفتار و مانند آن هم همین‌طور است؛ طرزی سخن می‌گوید یا چیزی می‌نویسد که گویا قصد خلاف ندارد؛ ﴿وَمَا تَخْفَى الصُّدُورُ﴾ هم از همین باب است.

عادلانه بودن داوری خدای سبحان در قیامت و دلیل آن

بعد در جریان داوری به حق فرمود: از این داوری به حق‌تر در عالم ممکن نیست، برای اینکه کیفر، عین عمل است، شاهد فرشته‌ها و انبیا و اولیا هستند، قاضی خود خدای سبحان است و در محضر خدا که قضا انجام می‌گیرد، همان خدا شاهد هم بود. این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ»^۱، امروز خدا شاهد است و فردا همین شاهد حاکم است، پس دیگر فرض ندارد که ظلم راه پیدا کند؛ کیفر متن عمل است، یک؛ شاهد، انبیا و اولیا هستند، دو؛ شاهد فرشته‌ها می‌باشند، سه؛ شاهد اعضا و جوارح هستند، چهار؛ شاهد همان قاضی است، پنج. بنابراین به نحو نفی جنس فرمود: ﴿لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ﴾؛ لذا فرمود: ﴿وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ﴾ و هر کسی که «بالقول المطلق» قاضی «بالحق» است، چه در نظام تکوین و چه در نظام تشریع او «اله» است، این صغرا و کبرای قضیه بود؛ امّا ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ﴾؛ کسی که نه قضای تکوینی دارد و نه قضای تشریعی؛ نه در دنیا قاضی است و نه در آخرت، کاری از او ساخته نیست؛ او «اله» نیست، «رب» نیست، پس شرک ورزیدن و داعیه الوهیت درباره «صنم» و «وثن» داشتن، یک امر باطلی خواهد بود؛ این دو حدّ وسط، دو صغرا، دو کبرا، دو قیاس و دو نتیجه است؛ «الله»، «رب» است، چون قاضی «بالحق» است و آنها «رب» نیستند، چون کاری از آنها ساخته نیست. در مسئله قضا هم علم لازم است و هم قدرت لازم است؛ قدرت را در آیه بعد می‌فرماید که خدای سبحان ﴿شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ است و در مورد علم هم فرمود: ﴿وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾

۱. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۱، ص ۳۷۵؛ «فَقَالَ أَلَمْ تَرَ إِلَى الرَّجُلِ يَنْظُرُ إِلَى الشَّيْءِ وَكَأَنَّهُ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِ فَذَلِكَ «خَائِنَةُ الْأَعْيُنِ»».

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۴.

است؛ هر گفتاری را او می‌شنود و هر کرداری را هم او می‌بیند. بنابراین او علیم و شاهد مطلق است و قدرت هم که دارد، پس قوی و **﴿شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾** است.

دعوت قرآن به مسافرت برای پندپذیری از سرانجام کار ظالمان در دنیا

چون کتاب - در سوره مبارکه «نحل» ملاحظه فرمودید - تنها برهان محض نیست، حکمت و موعظه هم در کنار آن هست: **﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾**^۱، قرآن کریم آن مسائل معرفتی و توحید و اصول علمی و اعتقادی را با مسائل اخلاقی هماهنگ می‌کند و بعضی‌ها را با برهان، موعظه می‌کند و می‌فرماید شما یک بررسی کنید، ببینید پایان ستمکاران چگونه است؟ یک وقت انسان زاهدانه بررسی می‌کند که پایان انسان مرگ است و چون مرگ معبر است، بدون ره‌توشه ممکن نیست که در این‌جا زاد و راحله خودش را فراهم می‌کند، این یک نوع از بررسی نظام دنیاست. یک نوع آن برای کسانی است که آخرت را معتقد نیستند و منکر می‌باشند و فکر می‌کنند مرگ پوسیدن است و نه از پوست به درآمدن، می‌فرماید شما که آن طرف مرگ را قبول ندارید، بالاخره می‌خواهید به طور آبرومندانه بمیرید! یعنی اینکه مرگ، همگانی است و **﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾**^۲، این دیگر فکر نمی‌خواهد و این برای شما روشن است. شما آن طرف مرگ را باور ندارید تا ره‌توشه تهیه کنید؛ ولی هر کس می‌خواهد آبرومندانه بمیرد، شما ببینید پایان کار ستمکاران آبروریزی است یا آبرومندانه مردن است؟! شما براساس این جهت فکر کنید؛ آن فکر زاهدانه و عابدانه مطلب دیگری است که بدانید **﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾** است و **﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ﴾**^۳ است، **﴿بَعْدَ الْمَوْتِ﴾** برزخ هست و در برزخ زندگی

۱. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

۳. سوره انبیاء، آیه ۳۴.

هست؛ ولی «خلّه» و «بیع» نیست،^۱ انسان باید زاد و توشه را از این جا تهیه کند ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾^۲ که این یک راه تربیتی است؛ اما اگر کسی بگوید: ﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾؛^۳ بعد از مرگ - معاذ الله - هیچ خبری نیست! - البته قرآن با آنها جدال دارد؛ بر فرض قبول کنیم که بعد از مرگ خبری نیست - ولی شما می‌خواهید آبرومندانه بمیرید یا نه؟! یا می‌خواهید با رسوایی و ذلت جان دهید؟! برای اینکه روشن شود پایان کار تبهکاران ذلت و خست و فرومایگی است، این آثار را بروید و بررسی کنید. پس قرآن کریم برای دو هدف دستور به ﴿سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا﴾^۴ می‌دهد: یکی برای اینکه انسان، زهد و عبادت و تقوا را پیشه کند و دیگر اینکه ظلم نکند.

عبرت از ناکارآمدی قدرت مالی و بدنی گذشتگان هنگام عذاب

فرمود: ﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾،^۵ این الآن مقطع سوم است. در سوره مبارکه «سبا» گذشت که به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که این صنادید قریش که مقداری به قدرت مالی خود می‌بالند، به اینها بگو که ﴿وَمَا بَلَّغُوا مِغْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ﴾؛ شما یک دهم ثروت گذشتگان را ندارید. ﴿مِغْشَارَ﴾ یعنی یک «عشر» و وقتی هم که به جریان قارون می‌رسیم، آن جا هم در ذیل بحث قارون که فرمود: ﴿مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوتُوا بِالْعُصْبَةِ﴾،^۶ فرمود: قبل از قارون هم کسانی بودند که «أشد» و «أكثر»^۷ بودند. پس اکثر از قارون بودند و قارون مقطع دوم بود. قارون اکثر از صنادید قریش است که اینها در مقطع سوم هستند. فرمود: شما

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۴: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾.

۲. سوره بقره، آیه ۱۹۷.

۳. سوره جائیه، آیه ۲۴.

۴. سوره نمل، آیه ۶۹.

۵. سوره روم، آیه ۹.

۶. سوره سبا، آیه ۴۵.

۷. سوره قصص، آیه ۷۶: ﴿مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوتُوا بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾.

۸. سوره قصص، آیه ۷۸: ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ﴾.

از هر مرحله‌ای که بگذرید، بالاخره به آن افرادی که ﴿لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ﴾^۱ نمی‌رسید، جریان عاد و ثمود هم این‌طور بودند! قرآن می‌فرماید اینها کاخ‌ها و ویلاهایی داشتند که در کل کره زمین مثل آنها نبود. یک وقت است که انسان در دامنه کوه یا کنار دریا ویلا می‌سازد، این یک قدرت محدودی می‌خواهد؛ اما یک وقت است که کوه را به صورت کاخ درمی‌آورد، چقدر باید سنگ‌تراشی کند! چقدر باید ماهرانه بتواند مهندسی کند که کوه را به صورت خانه‌ای بزرگ در بیاورد! ﴿وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ﴾؛^۲ لذا درباره اینها فرمود: ﴿إِزِمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِي لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ﴾.^۳ اگر ذات اقدس الهی فرمود که در تمام روی زمین مثل کار قوم عاد کسی نکرد، همین‌طور بود! صنعت پیشرفته کوه‌شکافی آن روز طوری بود که از کوه کاخ می‌ساختند؛ یعنی تمام اتاق‌های آنها هال و پذیرایی آنها، ورودی و خروجی آنها و اتاق استراحت آنها از همین کوه بود! این قدر کوه را می‌تراشیدند که بتوانند همه نیازهای خود را رفع کنند ﴿وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ﴾ درباره این گروه فرمود: ﴿لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ﴾، آنها به مراتب از قارون سرمایه‌دارتر هستند! این سه مقطع که فرمود: صنادید قریش ﴿وَمَا بَلَغُوا مِغْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ﴾ که مرحله سوم است و قبل از اینها جریان قارون بود که ﴿مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ﴾ در ذیل قصه قارون فرمود: ما هلاک کردیم کسانی را که «أَشَدُّ أَوْ أَكْثَرُ مَالًا» از قارون بودند، بنابراین اینها به چه قدرتی دارند می‌نازند؟! فرمود: شما درباره هر کدام از اینها که بررسی کنید با ننگین‌ترین وضع مُردند، چون ما بساط اینها را جمع کردیم. پس برای اینکه زاهدانه و عابدانه زندگی کنید، لازم نیست که مسافرت کنید، فحص کنید و بررسی کنید، چون به ماورای مرگ معتقد نیستید؛ ولی بالاخره هر کسی - ولو کافر هم باشد - دل او می‌خواهد آبرومندانه بمیرد؛ ما شما را «مسلوب الحیثیة» می‌میرانیم، حواستان جمع باشد! ﴿وَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

۱. سوره فجر، آیه ۴۸.

۲. سوره شعراء، آیه ۱۴۹.

۳. سوره فجر، آیات ۷ و ۸.

الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ، اِيْنهَا ﴿كَانُوا اَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ اَثَاراً فِي الْاَرْضِ﴾؛ بنایى ها داشتند، باغ هاىی داشتند،
بستان هاىی داشتند و مانند آن.

انکار رسالت انبیا علّت بی پناهی منکران هنگام عذاب

﴿فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوْبِهِمْ﴾؛ خدا اىنها را با ذنوبشان مؤاخذه کرده است، ﴿وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وَاَقٍ﴾؛ هیچ کسى
«واقى» و حافظ از طرف خدا نبود که اىنها را نجات دهد، چون خود اىنها که قدرتی نداشتند، دوستان آنها هم که
توانا نبودند، از طرف خدا فقط مدبرّات امر هستند که آنها بدون اذن خدا کار نمى کنند، پس هیچ کسى از خدا اىنها را
حفظ نمى کرد، چه اىنکه از طرف خدا هم کسى نبود که اىنها را حفظ کند؛ اىنها را از قدرت خدا کسى نجات نداد،
چه اىنکه از طرف خدا هم هیچ کسى اىنها را حفظ نکرد، چرا؟ برای اىنکه اىنها رسالت را انکار کرده بودند و مرگ
را پایان کار و پوسیدن مى دانستند، ﴿ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَانَتْ تَاْتِيْهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰتِ﴾؛ انبیای اىنها که مى آمدند عموماً و
جریان قصه حضرت موسای کلیم خصوصاً، با اىن سه عنصر محوری ما اىنها را مى فرستادیم؛ خودشان آدم هاى
خوبی بودند، طیب و طاهر و معصوم بودند و کار آنها هم معجزه بود و هدف اىنها هم اصلاح مردم بود و ما هم
حافظ اىنها بودیم! ما با همه اىن تشکیلات اىنها را فرستادیم، همین تبهکاران و مرفهان بی درد دست به کشتن اىنها
زدند، ﴿ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَانَتْ تَاْتِيْهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰتِ﴾؛ رسل و انسان هاى معصوم بودند، یک؛ با معجزه آمدند، دو؛
خواستند جامعه آنها را اصلاح کنند، سه؛ ﴿فَكَفَرُوْا فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ اِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيْدُ الْعِقَابِ﴾. پس از یک سو در محکمه
«سمیع» و «بصیر» است و در اجرا، قوی «شدید العقاب» است؛ اوّل عدل است و علم، بعد اجرا، چون داوری باید
شود، وقتی کسى محکوم شد، آن وقت بخش اجرایی باید قوی و «شدید العقاب» باشد.

عَلَّتْ تَقْيِيدَ رِسَالَتِ مُوسَى (سلام الله عليه) به نام سه نفر با توجه به عام بودن آن

این اصل کلی بود که در آن اصل کلی نام کسی را نبردند؛ امّا در جریان موسای کلیم (سلام الله عليه) اسم بعضی از افراد را بردند که اینها عناصر سوء و تبهکار آن روز بودند. ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا﴾؛ ^۱ نه معجزه، برای وجود مبارک موسای کلیم بود، البته اوّل با همان «عصا» و «ید بیضاء» اعزام شدند، بعد معجزات دیگر هم در اختیار آن حضرت قرار گرفت. ﴿وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾، برهان و معجزه را سلطان می‌گویند؛ برهان سلطان است، برای اینکه برهان بر وهم و خیال مسلط می‌شود و سلطه فکری و علمی برای برهان است؛ معجزه سلطان است، برای اینکه بر سحر و شعبده و جادو مسلط می‌شود و تنها اصلی که در جهان می‌تواند حرفی برای گفتن داشته باشد، معجزه است. در جریان مسابقه مار ملاحظه فرمودید که وقتی وجود مبارک موسای کلیم عصا را انداخت، همه اینها به صورت اوّلی خودشان درآمدند و تنها یک مار واقعی بود که در میدان حرکت می‌کرد؛ این می‌شود سلطان، سلطان روشن! بعد از اینکه فرمود: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾ دیگر نفرمود: به افراد مردم مصر، بلکه فرمود: ﴿إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ﴾، برای همه فرستاد؛ امّا منشأ فساد همین‌ها بودند؛ یا قدرت بود یا اجرای سوء بود یا سرمایه‌داری کلان بود.

تلاش فرعون و هامان و قارون در انحراف عامه مردم از اقبال به موسی (سلام الله عليه)

قارون با اینکه از قوم خود موسای کلیم بود، چنان که در سوره مبارکه «قصص» گذشت: ﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾، ^۱ بعد ذات اقدس الهی در آیه ۷۸ می‌فرماید که حرف قارون این بود که ﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي﴾، بعد پاسخ الهی هم این است که ﴿أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ

جَمْعاً^۱؛ این قارون نمی‌داند که قبل از او سرمایه‌دارتر از او هم بودند و ما همه آنها را به هلاکت رساندیم. وقتی وجود مبارک موسای کلیم آمد، آنها از نظر قدرت‌های سیاسی و اجرایی نیرومند بودند و قارون هم از نظر مسائل مالی که **﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ﴾**^۲ فرمود: این گروه‌ها مخالف وحی وجود مبارک موسای کلیم بودند، با همه این عناصر فضل و کمال موسای کلیم اینها مبارزه کردند؛ خود موسای کلیم نبی معصوم بود که گفتند این «کذاب» است؛ معجزه آورد، گفتند این سحر است؛ غرض او اصلاح فرد و جامعه بود، گفت: **﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾** که همه عناصر را از او گرفتند.

وجود مبارک موسای کلیم که معصوم بود، گفتند این «کذاب» است؛ حالا «کذاب» اگر صیغه مبالغه بود و حرفه و پیشه باشد به این معناست که او پُردروغ است و تاکنون از وجود مبارک موسای کلیم دروغی نشنیدند! گاهی این کلمه «فَعَالٌ» این صیغه مبالغه یا حرفه، بر کسی که هیچ سابقه سوء نداشت، ولی اولین بار است که دارد یک حرف مهم می‌زند و مردم این حرف را باور ندارند، این پُردروغ نیست؛ یک حرف سنگین زد و چون مورد باور مردم نیست می‌گویند «افاک» و «کذاب» است؛ در جریان جعفر «کذاب» هم همین‌طور بود! غرض این است که «افاک» «کذاب» و مانند آن، یا حرفه و مبالغه است، برای انسان پُر «إفک» و «کذب» یا نه، انسانی که هیچ دروغ نگفته بود و الآن یک حرف مهمی دارد می‌زند، آنها چون این حرف خیلی مهم است و بر ذائقه اینها تحمیل می‌شود و تلخ است و نمی‌پذیرند، این صادق و صدوق امین را می‌گویند «کذاب» است، نه اینکه پُردروغ بود و سابقه دروغ‌گویی و مانند آن دارد. گفتند «کذاب» است و کار او هم که - معاذ الله - سحر است و غرض او هم که غرض سوء است، **﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾** پس تمام این عناصر پاک و فضیلت را از وجود مبارک موسای کلیم گرفتند.

۱. سوره قصص، آیه ۷۸.

۲. سوره قصص، آیه ۷۹.

ضرورت تبلیغ عامه مردم به جهت استفاده سوء نکردن دشمنان

در بحث‌های قبل گذشت، اینکه دین به ما فرمود حداقل سواد بر همه مردم واجب است، برای این است که کسی باربری نکند! الآن ما یک حوزه داریم و یک دانشگاه داریم و مردم جامعه‌ای هم که توفیق درس خواندن حوزه و دانشگاه را ندارند. در حوزه دو عنصر محوری طیب و طاهر هست، در دانشگاه هم دو عنصر محوری طیب و طاهر است؛ آنهایی که نه با حوزه رابطه دارند، نه با دانشگاه و درسی هم نخواندند، اینها هم دو مشکل جدی دارند. خروجی حوزه مجتهد شدن و در دانشگاه استاد شدن است؛ در جامعه آنها که با حوزه مرتبط هستند و بالاخره متدین راه‌یاب می‌باشند و آنها هم که با دانشگاه مرتبط هستند، مسلمان راه‌یاب می‌باشند و کسانی هم که نه با حوزه و نه با دانشگاه رابطه دارند، شناور و سرگردان هستند، اینها آسیب‌پذیر می‌باشند. خروجی حوزه که اجتهاد است، برای این است که اینها اول با تعلیم کار دارند و بعد با تعلیل کار دارند؛ یعنی در سال‌های اول بعد از عبور از مقدمات، احکام فقه و اصول را یاد می‌گیرند که چه چیزی حلال است، چه چیزی حرام است، چه چیزی واجب است، چه چیزی مستحب است، چه چیزی مکروه است، چه چیزی مباح است، چه چیزی صحیح است، چه چیزی باطل است، چه چیزی «قضا» دارد و چه چیزی «أدا» دارد که اینها را مثلاً در شرح لمعه و مانند آن می‌خوانند، بعد وقتی به دوران درس خارج رسیدند، مرحله تعلیم آنها با تعلیل همراه است؛ مثلاً می‌گویند اگر گفتند فلان شیء این حکم را دارد، برای این است که فلان آیه یا فلان روایت یا فلان اصل یا فلان برهان عقلی آن را ثابت می‌کند و اگر گفتند فلان شیء از نظر حکم وضعی صحیح است، برای اینکه فلان آیه یا فلان روایت یا فلان برهان یا فلان اجماع این را می‌رساند؛ بعد از اینکه سالیان متمادی با این تعلیل آشنا شدند، آن تعلیم آنها پشتوانه پیدا می‌کند که این آقا می‌شود مجتهد، چون هم تعلیم را گذرانده و هم تعلیل را؛ یعنی دستیابی به علت احکام را گذرانده است. در دانشگاه هم همین‌طور است؛ کسی بخواهد مهندس شود یا طبیب شود، اول راه مثلاً سدسازی را به او نشان می‌دهند که اگر

بخواهی سد بسازی، این مقدار میله گرد می خواهد، این مقدار بتون می خواهد، این مقدار تسطیح کردن می خواهد، این مقدار زمین شناسی می خواهد که از این طریق او سد ساز خوبی درمی آید؛ این سال های اول است که دوران تعلیم اوست. بعد که بالاتر آمد، علت آن را ذکر می کنند؛ قدرت مقاومت این زمین این قدر است، فشار آب این قدر است، این میله گرد این قدر توان دارد، آن بتون این مقدار توان دارد، پس علت این کار را می فهمند که در اواخر، تعلیم آن با تعلیل همراه است که علت استقامت این سدها را یا راه ها یا این ماهواره ها را یا هر چه که در آن رشته کار کردند را می فهمد که می شود استاد دانشگاه! این تعلیم و آن تعلیل نور هستند و جامعه را نورانی می کنند و کسانی که با حوزه یا با دانشگاه مرتبط هستند، از این فیض برخوردارند.

اما آنها که شناور و سرگردان هستند، تعلیم اینها از راه تبلیغ است و تعلیل آنها تکرار است؛ غذایی را، کالایی را، پارچه ای را، پفک نمکی را یا شخصی را بخواهند به خورد اینها دهند، اول تبلیغ می کنند، بعد دوبار، دهمبار یا صدبار تکرار می کنند، آن تبلیغ کار تعلیم را می کند و این تکرار صدباره رسانه ها کار تعلیل را می کند که در این صورت این آقا باور می کند که فلان شیء خوب است، فلان چیز خوب است، فلان مطلب خوب است یا فلان شخص خوب است. این است که به ما گفتند تا نفس می کشی عالم باش، برای این است که بار بر دیگران نباشید باربری برای جامعه بدترین وضع است. اگر انسان نتواند باری از دوش دیگران بردارد، لااقل خودش طرزی زندگی کند که باربر دیگری نشود. اگر حداقل علم در جامعه باشد کسی زیر بار نمی رود. فرمودند تعلیم و تعلیل واجب است و کار حوزه این است!

استفاده از تبلیغ و بهره وری سوء از عامه مردم بر علیه موسی (سلام الله علیه)

وجود مبارک موسی با دست پُر آمده است و خودش معصوم است، گفتند «کذاب» است؛ معجزه آورد، گفتند سحر است؛ هدف او اصلاح جامعه بود، گفتند: ﴿يُظْهِرُ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾، این را گفتند و گفتند تا جامعه فریب

خورد؛ اما کسانی که به موسای کلیم ایمان آوردند، آنها تعلیم موسوی را با تعلیل کلیمی همراه کردند و جزء وارستگان آن عصر شدند. آنها که این را رها کردند به دنبال دربار مصر افتادند، این تبلیغ کار تعلیم را کرد و آن تکرار کار تعلیل را کرد که به این صورت درآمدند و همه چیز را از دست موسای کلیم گرفتند. به او که می‌گفتند «کذاب»، یعنی چه؟ به او که گفتند ساحر، یعنی چه؟ به او که گفتند ﴿يُظْهِرُ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾، یعنی چه؟

رسالت موسای کلیم با پشتوانه الهی و مقابله فرعون با او

ذات اقدس الهی فرمود: من شما را با این چند عنصر کمالی اعزام کردم و خودم هم پشتوانه شما هستم؛ در برابر خدا، فرعون - معاذ الله - همه این کمالات را از حضرت گرفته و خلع سلاح تبلیغی کرده، بعد گفته که من خودم پشتوانه این ملت هستم! خدا فرمود: من حافظ تو هستم و فرعون در برابر «الله» گفت من کمرشکن هستم و به تنهایی مشکل را حل می‌کنم ﴿فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ﴾^۱ که خدا درباره بعضی‌ها فرمود، خود همین فرعون درباره وجود مبارک موسای کلیم دارد که ﴿ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ﴾.

خدای سبحان در سوره مبارکه «قلم» آیه ۴۴ فرمود: ﴿فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ فرمود که شما لازم نیست دخالت کنید، من خودم به تنهایی بساط این کسی که مکذب است را جمع می‌کنم. کسی که داعیه الوهیت هم دارد می‌گوید شما دخالت نکنید، من به تنهایی کار موسای کلیم را بالاخره انجام می‌دهم که این همان اومانیسیم است؛ نه یعنی انسان باید خلیفه خدا باشد، اینها خودشان را جایگزین «الله» کردند و حرفی را که خدا می‌زند، اینها می‌زنند! خدا فرمود: ﴿فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ﴾؛ من به تنهایی بساط او را جمع می‌کنم و فرعون هم گفت که من هم به تنهایی بساط موسای کلیم را جمع می‌کنم، البته نه اینکه اول خدای سبحان آن حرف را گفته باشد و بعد فرعون این حرف را! حرفی که برای «اله» است طاعی آن حرف را می‌زند.

ملاحظه بفرمایید که تبلیغ و تکرار چه کاری کردند و درباره موسای کلیم چه کاری که نکردند؟ فرمود: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ﴾؛ با دست پُر ما آنها را فرستادیم، ﴿إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ﴾ آنها گفتند: ﴿فَقَالُوا سَاحِرٌ﴾، یک؛ ﴿كَذَّابٌ﴾، دو؛ این سحر است و کار او معجزه نیست و دروغ می‌گوید؛ می‌گوید من از طرف خدا آمدم که این دروغ است؛ می‌گوید این عصا را خدای سبحان به صورت اژدها و مار «دمان» درمی‌آورد که - معاذ الله - این دروغ است. ﴿فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ * فَلَمَّا جَاءَهُم بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا﴾؛ ما فرستادیم، ﴿فَقَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ﴾، برای اینکه پیروان او را تضعیف کنند گفتند که دودمان مؤمنان به موسای کلیم را از بین ببرید؛ قبلاً ﴿يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ﴾، ﴿يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ﴾ و ﴿يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ﴾ بود که مبادا کودکی به این نشانه به دنیا بیاید؛ حالا که موسای کلیم به دنیا آمد و فهمیدند که از دست اینها گذشت، برای اینکه به بستگان و مؤمنان او آسیب برسانند، گفتند بکشید کسانی را که ﴿آمَنُوا مَعَهُ﴾، نه همه مردم را! پس قبلاً ﴿يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ﴾ بود، ﴿يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ﴾ بود، ﴿يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ﴾ بود که درباره مطلق بنی‌اسرائیل بود؛ نبطی‌ها و اختصاصی به گروه خاص نداشت، اما الآن که فهمیدند موسای کلیم به دنیا آمد و به این صورت درآمد، گفتند: ﴿اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ﴾ همان عذاب را که سابقه داشت ادامه دهید که بعد خدا فرمود: ﴿وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾؛ اینها نقشه شوم کشیدند. ما آن خون‌های پاک شهدا - هر کسی بالاخره در دین خودش که مظلومانه کشته شود، خدا حافظ خون اوست - آن خون‌های کودکان بنی‌اسرائیل که به دست فرعون کشته شدند، آن را ذات اقدس الهی ذخیره قرار داد که موسویان و کلیمیان قیام کنند - نه اسرائیلی‌ها و صهیونیست‌ها - قیام کنند و بساط فرعون را بردارند.

تفکر استقلالی فرعون در مقابله با موسی (سلام الله علیه) برخاسته از داعیه الوهیت او

فرمود: ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ﴾؛ من را تنها بگذارید! این جمله «مرا تنها بگذارید»، تنها به این نیست که شما شفاعت نکنید و دخالت نکنید، کسی آنجا دخالت نمی‌کرد! هاماں بود که دخالت نمی‌کرد؛ قارون قدرت مالی داشت که دخالت نمی‌کرد؛ درباریان فرعون هم بودند که دخالت نمی‌کردند؛ آنها خودشان پیشنهاد می‌دادند، به فرعون می‌گفتند که اگر شما دیر بجنبی ﴿وَيَذَرُكَ وَآلِهَتَكَ﴾؛^۱ موسای کلیم پیش می‌برد و تو و خدایان تو را منزوی می‌کند. اینها بُت‌پرست رسمی بودند و بُت‌پرستی آنجا رواج داشت؛ گاوپرستی برای آنها قداست داشت، خود فرعون هم بُت‌پرست بود، درباریان فرعون گفتند: ﴿وَيَذَرُكَ وَآلِهَتَكَ﴾؛ اگر دیر بجنبی بساط تو و خدایان تو را جمع می‌کنند.

بنابراین ظاهراً کسی در دربار فرعون نبود که به او بگوید دست از ایزای موسای کلیم بردار و موسای کلیم را نکش یا شفاعت کند یا اگر هم بود خیلی روشن نیست و این حرف امانیسمی فرعون این است: خدای سبحان در سوره «قلم» این تعبیر را دارد فرمود: آیه ۴۴ سوره مبارکه «قلم» این است که ﴿فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ شما دخالت نکنید، من تنها کار این شخص را جمع می‌کنم. این تفکر استقلالی که برای «الله» هست، همین فرعون که داعیه الوهیت داشت ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾^۲ و داعیه ربوبیت داشت ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾^۳ همین حرف را می‌زند، البته این محال نیست یا اگر دلیلی دلالت کند که در دستگاه فرعون کسی بود که خواست شفاعت کند این ﴿فَذَرْنِي﴾ می‌تواند ناظر به آن هم باشد. ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ﴾ ببینیم خدا چه کار می‌کند، او یک خدای دیگری غیر از ما دارد. ﴿إِنِّي أَخَافُ﴾؛ من می‌ترسم دین شما را

۱. سوره اعراف، آیه ۱۲۷.

۲. سوره قصص، آیه ۳۸.

۳. سوره نازعات، آیه ۲۴.

عوض کند! یعنی هدف آن مثلاً هدف تخریب دینی است، چون دین او بت پرستی بود و دین رسمی مردم مصر که فرعون رهبری آنها را بر عهده داشت، بت پرستی بود که خود فرعون هم که بت پرست بود که گفتند: ﴿وَيَذَرُكَ وَآلِهَتَكَ﴾. ﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ﴾ این مسائل دینی، ﴿أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾ یا اینکه جامعه را تباه کند که یا مسائل اعتقادی است یا مسائل سیاسی و اجتماعی است یا به نظر آنها هر دو غرض را داشتند، پس این سه، چهار کار را کردند؛ یعنی موسای کلیم که به طهارت و عصمت معروف بود، او را گفتند «کذاب» و معجزه او را گفتند سحر، نیت پاکی که او داشت را به پلیدی متهم کردند، این را تبلیغ کردند، بعد تکرار کردند و بعد هم جامعه این را پذیرفت. برهانی هم که اقامه نکردند!

پناه موسی (سلام الله علیه) به قدرت لایزال الهی در مقابله با فرعون

یک عده در آن روز مسابقه که کارشناسان سحر بودند، آنها دعوت موسی (سلام الله علیه) را پذیرفتند و ایمان آوردند و شربت شهادت نوشیدند. ﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾، آن گاه ﴿وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾؛ تو حالا هر قدرتی داری داشته باش! من از طرف ذات اقدس الهی آمدم به او پناه بردم و پناه می برم، تمام کار در دست اوست، او می توان مرا حفظ کند، دین مرا حفظ کند، معجزه مرا حفظ کند و بساط همه شما را برچیند ﴿فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ﴾^۱ شود.

«و الحمد لله رب العالمین»